

کژکارکردی سنت و ظهور طالبان

○ علی مرشدی زاد
○ دکترای علوم سیاسی

○ جریان پرشتاب طالبان
○ محمدهاشم عصمت الهی و دیگران
○ انتشارات بین‌المللی «لهدی»
○ ۱۳۷۸، ۳۱۱ صفحه، ۲۰۰۰ نسخه

چکیده:

در فصل‌های اول تا چهارم این کتاب، بافت قومی، سیاسی و مذهبی طالبان، زمینه‌های ظهور طالبان، عملکرد طالبان در عرصه‌های اجتماعی، فرهنگی و نظامی و نهایتاً روابط سیاسی طالبان با کشورها و مجامع بین‌المللی بررسی شده است.

وضعیت زنان پس از استیلاي طالبان، عملکرد نظامی طالبان و خشونت آنان نسبت به اقوام غیر پشتون و شیعه، عملکرد فرهنگی طالبان، تأثیر سیاست‌های طالبان بر وضع اقتصادی افغانستان و آسیب‌هایی که بر دانشگاه‌ها وارد ساخته‌اند، از جمله موضوعات مهم بررسی شده در کتاب است.

با وجود اینکه کتاب، در حد خود بخشی از واقعیت‌های موجود در افغانستان را روشن می‌سازد و می‌تواند راهگشای مطالعات بعدی باشد. کاستی‌هایی به شرح زیر در آن مشاهده می‌شود:

- بررسی میدانی فکری و اندیشه سیاسی طالبان به شکلی سطحی صورت گرفته است.
- در بخش مربوط به نظام سیاسی طالبان، به جای ساختار فعلی به تاریخ سیاسی افغانستان پرداخته شده است.
- در بررسی عوامل داخلی و خارجی چیرگی طالبان بر افغانستان، برخی از عوامل مهم داخلی نادیده گرفته شده و مجموعه عوامل ذکر شده نیز با آنچه در «نتیجه‌گیری» این بخش آمده، همخوانی ندارد.
- علیرغم آنچه در مقدمه آمده، خواننده عمدتاً با توصیف شرایط افغانستان روبرو می‌شود و ارتباطی میان متغیرهای وابسته و مستقل برقرار نمی‌شود.
- قرفه‌های تحقیق، پیش از «پرستش‌ها» مطرح شده است.

- برخی از پرسش‌های کتاب منحصر فضالت ارزشی است.
- منابع مورد استفاده فقط منحصر به مواردی است که مؤید ناواری‌های پیشین نویسنده‌گان کتاب است.



نام طالبان برای اولین بار در اکتبر سال ۱۹۹۴ در تلکس خبرگزاری‌ها مطرح شد از آن پس به عنوان پدیده‌ای نو در صحنه افغانستان توجه افکار عمومی به‌ویژه تعقیب‌کنندگان حوادث این کشور را به خود جلب کرد. سؤالی که از همان زمان مطرح بود، این بود که آیا این گروه، حرکتی خودجوش از متن جامعه افغانستان است که فارغ از درگیری‌ها و اختلافات مذهبی و قومی، می‌خواهد با تکیه بر اسلام در این جامعه وحدت ایجاد کند و یا اینکه تحت‌تأثیر نیروهای خارجی اعم از غربی و منطقه‌ای فعالیت خود را شروع کرده است.

در زمانی که نیروهای حزب اسلامی حکمیتار با دولت مستقر در افغانستان به ریاست برهان‌الدین ربانی درگیر بودند، برخی از ناظران، پدیده طالبان را حرکتی اصیل و نقطه تعادلی در عرصه اختلافات داخلی افغانستان تلقی کردند، ولی واقعیت‌ها نشان داد که وجود این حرکت نه تنها باری از دوش مردم افغان بر نمی‌دارد، بلکه کوهی از مشکلات نیز بر آن می‌افزاید.

آنچه که از حیث داخلی باعث ظهور طالبان شد، اختلافات موجود میان گروه‌های جهادی و ناتوانی آنها در استقرار یک دولت فراگیر ملی در صحنه افغانستان بود. وجود سنت ستیزه‌جویی در میان مردم افغانستان که در قالب‌های قومیت و مذهب ظهور یافته است و همچنان ادامه دارد، از عوامل مهمی است که به این اختلافات دامن می‌زند. سنت هنگامی کارساز است و می‌تواند در خدمت اهداف ملی قرار گیرد که زمینه‌های وحدت ملی را فراهم آورد. اما در افغانستان سنت، به صورت امری کژکارکرد dis functional ظاهر شده و جالب این است که همچنان به حیات خود ادامه می‌دهد. وجود شکاف‌های دینی و قومی در این کشور - شکاف‌هایی که به صورت موازی درآمده و یکدیگر را تشدید می‌کنند - بر طبل اختلاف و درگیری می‌کوبد و امید دستیابی به وفاق ملی را حداقل در چند دهه آینده با ناکامی روبرو می‌سازد.

این اختلافات در سطح داخلی و ایدئولوژی و هابیت و حمایت دولت‌های غربی و پاکستان - حداقل در مراحل اولیه ظهور و پیشروی‌های طالبان - در سطح بین‌المللی، طالبان را به نیرویی قدرتمند در صحنه افغانستان تبدیل کرد.

اندیشه سیاسی طالبان را ترکیبی از سنت‌های قبیله‌ای و برداشت قشری از اسلام شکل می‌دهد

طالبان نه تنها با مدرنیته بلکه با مظاهر مادی زندگی مدرن نیز مخالفت داشته و آن را زمینه‌ساز فساد در جامعه می‌دانند

از حیث داخلی، اختلاف موجود میان گروه‌های جهادی و ناتوانی آنان در استقرار یک دولت فراگیر ملی، باعث ظهور طالبان شد

اجتماعی، فرهنگی و نظامی مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد و در فصل چهارم خواننده با روابط سیاسی طالبان با کشورها، مجامع بین‌المللی و سازمان‌های سیاسی خارجی آشنا می‌شود.

در فصل نخست ابتدا ریشه‌های تاریخی و اجتماعی قومیت‌های موجود در افغانستان مورد بررسی قرار می‌گیرد. تأکید اصلی در این قسمت بر قبایل پشتون است که طالبان وابستگی قومی بدین قبایل دارند. نوع رفتار این قبیله شامل اجتماعات قبیله‌ای مانند «لویه جرگه» و قوانین و احکامی مانند توره، خونخواهی، میراث و نیز همبستگی و هماهنگی قبایل در مواجهه با تهدیدات خارج از این قبایل است. (صص ۹ - ۱۸).

در قسمت مربوط به اندیشه سیاسی طالبان، انتظار آن می‌رفت که نویسندگان کتاب مبانی فکری طالبان را مورد بررسی قرار داده و بنیان‌های اندیشه‌ای و ایدئولوژیک آنها را معرفی نمایند. ولی بدین موضوع بسیار سطحی پرداخته

عصمت‌اللهی، وحید بیخش، محمد قاسم دانش بختیاری، محمد اکرم عظیمی و مشکور کابلی که در مرکز مطالعات فرهنگی - بین‌المللی معاونت پژوهشی و آموزشی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی تهیه شده و توسط انتشارات بین‌المللی الهدی انتشار یافته است، به بررسی زمینه‌ها و علل شکل‌گیری طالبان، ایدئولوژی و عملکرد آنها در صحنه‌های داخلی و خارجی می‌پردازد.

نویسندگان این کتاب که خود، افغانی هستند، کوشیده‌اند با استفاده از منابع و نشریات افغانی، ایرانی، پاکستانی و غربی و با استفاده از مشاهدات شاهدان عینی، تصویری روشن از پدیده طالبان ارائه دهند.

کتاب دارای پیشگفتار، مقدمه، فرضیه‌ها و سؤالات تحقیق چهار فصل و نتیجه‌گیری است. در فصل نخست، بافت و ترکیب قومی، سیاسی و مذهبی طالبان مورد بحث قرار گرفته است. فصل دوم به زمینه‌های ظهور طالبان اختصاص دارد. در فصل سوم عملکرد طالبان در عرصه‌های

ایدئولوژی طالبان به شدت سنتی (مذهبی و قومی) است و مذهب در این، ایدئولوژی مفهوم خاص قرون وسطایی خود را دارد که حاصل آن بر نتافتن هر گونه عقیده مخالف، جواز خونریزی مخالفان و هتک حرمت زنان دارای گرایش‌های غیرطالبانی است. طالبان نه تنها با مدرنیته بلکه با مظاهر مادی زندگی مدرن نیز مخالفت داشته و آن را «زمینه‌ساز فساد و تباهی جامعه» می‌دانند و بدین ترتیب است که تلویزیون در قلمرو حکومت طالبان تعطیل شده است و تنها رادیو شریعت اجازه فعالیت دارد.

در حالی که جامعه افغانستان برای تحول نیازمند گسستن از سنت‌های دست و پاگیر و خرافات مغایر با روح اسلام و تحولی به سمت مدرنیزاسیون می‌باشد، طالبان همچنان بر این سنت‌ها، آن‌هم به گونه‌ای افراطی و غیرمعقول تأکید می‌ورزند و طبیعی است که چنین ایدئولوژی‌ای برای آینده افغانستان مفید نخواهد بود.

کتاب جریان پرشتاب طالبان نوشته محمد هاشم

می‌شود و تنها به بیان «متعصب، لجاج، خودسر، بی‌ضابطه و...» بودن طالبان اکتفا می‌گردد. (ص ۲۱). آیا تنها می‌توان به گفته پیتر مارسدن اکتفا کرد که «طالبان ایدئولوگ و نظریه‌پرداز ندارند و از این رو چیزی به نام ایدئولوژی وجود ندارد.» (همان صفحه) طبیعی است اگر نویسندگان محترم در قسمت مربوط به بررسی ویژگی‌های قومی - قبیله‌ای طالبان، به شکل عمیق‌تری بدین موضوع پرداخته بودند، عناصری را می‌یافتند که در ترکیب یا مذهب اندیشه سیاسی طالبان را شکل می‌دهند. آری شاید نتوان پشتوانه فلسفی برای نوع حکومت طالبان یافت و قطعاً چنین پشتوانه‌ای وجود ندارد، چرا که عقل انسان روی به سوی واپسگرایی ندارد؛ ولی به هر حال ترکیبی از سنت‌های قبیله‌ای و برداشت قشری از اسلام، اندیشه‌سیاسی طالبان را شکل می‌دهد.

در قسمت مربوط به نظام سیاسی طالبان نیز همین مشکل وجود دارد، در حالی که انتظار می‌رود تحت این عنوان، شکل حکومت، ساختارها، روابط درونی حکومتی و... مورد بررسی قرار گیرد، بخش عمده نوشته‌های این قسمت به تاریخ سیاسی افغانستان قبل از روی کار آمدن طالبان اختصاص یافته است و بخشی از مطالب که به طالبان اشاره دارند، صرفاً به پشتون بودن و تحت حمایت پاکستان بودن آنها می‌پردازند.

در قسمت مربوط به اندیشه‌های دینی طالبان، مبانی این اندیشه در چند مقوله خلاصه شده است که عبارتند از: ۱. شریعت اسلامی و به شیوه خلایق راشدین، ۲. اندیشه و هایت ۳. آموزه‌های مدرسه «دیوبند» و ۴. ترکیبی از شریعت و باورهای قومی - قبیله‌ای.

البته بهتر آن بود که بحث مربوط به اندیشه‌های دینی طالبان، قبل از اندیشه سیاسی طالبان طرح شود تا به صورت مبنایی برای بررسی اندیشه سیاسی آنها درآید. این انفصال و عدم رعایت ترتیب در دو بحث یاد شده علت اصلی ناقص ماندن بحث اندیشه سیاسی طالبان است.

در فصل دوم با عنوان «زمینه‌های ظهور طالبان» کتاب در صدد پاسخگویی به این سؤال است که طالبان چگونه توانستند در مدت زمانی اندک، کنترل خود را بر بیشتر خاک افغانستان اعمال کنند. نویسندگان در پاسخگویی به این سؤال، هر دو عامل داخلی و خارجی را مد نظر قرار داده‌اند ولی متأسفانه نظم مشخصی در این فصل مشاهده نمی‌شود. در حالی که زیرفصلی با عنوان زمینه‌های داخلی ظهور طالبان وجود دارد، این فصل، فاقد زیرعنوان زمینه‌های خارجی ظهور طالبان است.

به علاوه یکی از عوامل داخلی یعنی عدم کاردانی و توانایی سران جهادی در تشکیل دولت فراگیر و ملی در فهرست و متن برجسته شده است و عوامل دیگر یعنی عدم هماهنگی و برنامه‌ریزی مدون سیاسی، رهبران جهادی برای تحویل گرفتن قدرت و نیز عدم انعطاف لازم و اصرار بر

حکومت آرمانی نمود کمتری یافته‌اند. گذشته از این موارد، کتاب عوامل دیگری مانند بحران مشروعیت در دوره‌های پیشین و بحران توسعه را نیز از عوامل داخلی زمینه‌ساز ظهور طالبان معرفی می‌کند.

از میان عوامل خارجی به نقش جمعیت‌العلمای اسلام در پاکستان، کمک‌های مالی و نظامی غرب و به‌ویژه ایالات متحده از طریق سازمان اطلاعات ارتش پاکستان «ISI» حمایت‌های نصرالله بابر وزیر کشور سابق پاکستان، نقش عربستان سعودی در ظهور و رشد طالبان و نیز نقش ژئوپولیتیک افغانستان در رشد و قدرت‌یابی طالبان اشاره شده است. در پایان این فصل چنین نتیجه‌گیری می‌شود:

بحران افغانستان و سربرآوردن طالبان با توجه به پیش زمینه‌های داخلی، متأثر از رهیافت‌های نوین بین‌المللی و استراتژی حاکمیت مطلق العنان و تک‌قطبی آمریکا بوده که در اثر ضعف و عدم بلوغ سیاسی رهبران و شخصیت‌های حقیقی و حقوقی افغانستان، فشار بحران را بر شانه‌های نحیف ملت تحمیل نمودند. فروپاشی شوروی، عدم موفقیت جرج بوش رئیس جمهوری وقت آمریکا در ایجاد نظم نوین و حاکمیت نظام تک‌قطبی در جهان، مناقشات شدیدی را به عنوان یک رهیافت جدید وارد عرصه نظام بین‌الملل ساخت که در فرآیند آن علم شدن قدرت‌های منطقه‌ای، زمزمه احیای مجدد شوروی سابق یا به قول هانتینگتون «برخورد تمدن‌ها» در سیاست خارجی کشورها مطرح نظر قرار گرفت... (ص ۱۲۶).

از این عبارات به خوبی مشهود است که مطالب مطرح شده به عنوان عوامل داخلی و خارجی زمینه‌ساز ظهور طالبان، همخوانی چندانی با نتیجه‌گیری ندارند و مشخص نیست چه ارتباطی میان نظریه برخورد تمدن‌های هانتینگتون، احیای مجدد شوروی سابق و ظهور طالبان وجود دارد.

در فصل سوم به عملکرد طالبان در عرصه‌های اجتماعی، فرهنگی و نظامی پرداخته شده است. نحوه برخورد طالبان با زنان بارزترین نمود عملکرد فرهنگی و اجتماعی آنها به شمار می‌رود و نویسندگان این کتاب نیز از حیث ترتیب و اهمیت، بدان اولویت بیشتری داده‌اند. قبل از حاکمیت طالبان، زنان چهل درصد پزشکان، هفتاد درصد معلمان و بیش از چهل هزار نفر از بدنه نظام اداری کشور را تشکیل می‌دادند. (ص ۱۲۷) طالبان پس از تصرف قندهار و نواحی آن و همچنین تسلط بر سایر شهرها در اولین فرمان‌های خویش از زنان خواستند که در انظار عمومی ظاهر نشوند و فقط زمانی از خانه خارج شوند که پوشش کامل داشته باشند. منظور آنان از پوشش کامل، پوشیدن چادر بزرگی است که تمام بدن را دربر می‌گیرد و فقط یک توری مستطیل شکل در جلو چشم‌ها، حداقل دید را امکان‌پذیر می‌سازد. رانندگان از سوار کردن زنانی که فاقد این حجاب بوده و یا مردی از محارم خود را به همراه نداشتند، منع شدند. از سوی دیگر

در کتاب حاضر، بررسی مبانی فکری و اندیشه سیاسی طالبان به شکلی سطحی صورت گرفته و به جای ساختار فعلی نظام سیاسی، به تاریخ سیاسی افغانستان پرداخته شده است

زنان از فعالیت خارج از منزل و کار در ادارات و تدریس و تحصیل منع شدند. در ذیل این موضوع، واکنش جهانی نسبت به تضییع حقوق زنان در افغانستان نیز مورد بررسی قرار گرفته است. این واکنش به‌ویژه پس از تصرف شهرهای هرات و کابل و اقداماتی که طالبان به نام شریعت انجام دادند، چنان گسترده بود که حتی حامیان آنها یعنی حزب جمعیت‌العلمای پاکستان را نیز وادار به واکنش نمود. فدراسیون بین‌المللی حقوق بشر و بسیاری از سازمان‌های طرفدار حقوق بشر به یک فراخوان عمومی برای حمایت از زنان افغانستان اقدام نمودند. پارلمان اروپا، روز جهانی زن (۸ مارس) را «روز افغان» نامگذاری کرد و سازمان‌های بشردوستانه، پزشکان بدون مرز و فدراسیون بین‌المللی حقوق بشر فرانسه از روز ۱۳ اسفندماه سال ۱۳۷۶ حرکتی را تحت عنوان «گلی برای کابل» به قصد حمایت از زنان افغانستانی آغاز کردند. (صص ۵ - ۱۴۴).

رهبران طالبان در توجیه عملکرد خود، توقف روند آموزش الحاد و جلوگیری از به انحراف کشیده شدن مردم افغانستان به‌ویژه میلیشیاهای جوان طالبان را به عنوان دلیل این امر ذکر می‌کنند و معتقدند که تنها هدف آنها محافظت از خواهرانشان در مقابل مردم فاسد است. آنها معتقدند که چون مهم‌ترین رسالت زن «تربیت فرزندان» است، باید از حضور در اجتماع اجتناب کرده، به امور منزل و تربیت فرزندان بپردازد. نویسندگان کتاب در پاسخ به این توجیهات می‌نویسند:

طالبان مخالف جدی حضور زنان در جامعه بوده و هستند و مهم‌ترین رسالت زن را «تربیت فرزندان» می‌دانند. اگر این باور را بپذیریم، آنگاه این سؤال پیش می‌آید که زن منزوی از دنیای بیرون و بی‌خبر از تحولات فرهنگی و غیرفرهنگی جامعه چگونه می‌تواند مربی مردانی باشد که فردا باید بازویی قدرتمند در امر توسعه باشند و اصولاً کدام تمدن به راهی، پیشرفت و تعالی رسیده که اولین مربیان مردان آن منفعل و منزوی بوده یا نیمی از جمعیت آن

هزاره‌ها به دلیل شیعه بودن و غیر پشتون بودن پیش از دیگران، آماج خشونت‌های طالبان بوده‌اند

مصرف‌کننده و بی‌خبر و بی‌اعتنا به امر توسعه و یا هر تحول اجتماعی و یا بسیج عمومی جامعه بوده است. (ص ۱۵۱). در قسمت دیگری از این فصل، عملکرد اداره امر به معروف و نهی از منکر طالبان و تضییقاتی که درخصوص مردان و زنان اعمال کرده است، مورد بحث قرار گرفته است. این اداره اخیراً به فرمان ملامحمد عمر رهبر طالبان به سطح وزارت ارتقا یافته است. مأموران این اداره به صورت پیاده یا سواره، در کوچه‌ها و بازارها گشت می‌زنند، ریش مردان را اندازه می‌گیرند، حجاب زنان را کنترل می‌نمایند، زنان بدون محارم را دستگیر می‌کنند و مواظب هستند که کسی به ضبط صوت و یا رادیویی غیر از رادیو شریعت گوش ندهد. از دیگر اقدامات طالبان در این زمینه، اجبار مردان به تراشیدن موی سر و استفاده از عمامه و بستن حمام‌های عمومی و «خصوصی‌سازی» حمام‌ها بوده است. البته گفتنی است که نویسندگان کتاب، در این قسمت گاه با توجه به گرایش‌های خود در صحنه سیاسی افغانستان، دچار اغراق گویی شده و یا برخورد و عملکرد یکی از ملایان دون‌پایه طالبان را به تمامی آنها تسری داده‌اند. ولی در مجموع، این قسمت از کتاب، تصویر روشنی از عملکرد اجتماعی و فرهنگی طالبان در اختیار می‌گذارد.

قسمت دیگری از این فصل به عملکرد نظامی طالبان و خشونت‌های انجام شده توسط آنان اختصاص یافته است. طالبان که اکثراً از پشتون‌های جنوب هستند، خصومت شدیدی نسبت به غیر پشتون‌های شمال و به‌ویژه شیعیان دارند و بارها اعلام کرده‌اند که افغانستان وطن پشتون‌هاست و سایر قوم‌ها، مهاجرانی هستند که باید به موطن اصلی خود برگردند. بنابراین هزاره‌ها هم به دلیل شیعه بودن و هم غیر پشتون بودن بیش از دیگران، آماج خشونت‌های طالبان بوده‌اند که نمونه بارز آن قتل عام شیعیان در مزار شریف است. طالبان پس از پیروزی در مزار شریف، مقررات حکومت نظامی در شهر برقرار کردند. آنها در مناطق ازبک‌نشین از مردم خواستند که سلاح‌های خود را تحویل دهند ولی در

نواحی هزاره‌نشین، مردم را مجبور به ماندن در خانه‌های خود کردند. سپس وارد خانه‌های آنها شده، بدون هیچ دلیلی بچه‌ها و مردان مسن را به قتل رساندند و مردان جوان را با خود بردند و حتی بعضی از زنان جوان را به کنیزی گرفتند. این جنایات عکس‌العمل‌هایی در سطح جهانی داشته است. سازمان عفو بین‌الملل در تاریخ ۳ سپتامبر ۱۹۹۸ با اشاره به جنایات طالبان نسبت به مردم هزاره مزار شریف می‌گوید که طالبان طی سه روز اول پس از تسخیر مزار شریف در ۱۸ اگوست ۱۹۹۸، هزاران شهروند متعلق به قوم هزاره را عامدانه به قتل رساندند. بی‌نظیر بوتو، نخست‌وزیر اسبق پاکستان نیز در تاریخ ۱۰ آذرماه ۱۳۷۷ با وحشیانه خواندن شیوه حکومت طالبان در پیامی از رهبران جهان خواست که این شیوه را برای جامعه جهانی غیر قابل قبول اعلام کنند. (ص ۱۷۹).

در این فصل همچنین تأثیر سیاست‌های طالبان بر وضعیت اقتصادی افغانستان و وخامت روزافزون این وضعیت، سیاست‌های طالبان درخصوص مدارس و دانشگاه‌ها، تلاش آنها در جهت فارسی‌زدایی و مسلط ساختن زبان پشتو، تخریب آثار باستانی و مشارکت آنها در تولید و قاچاق مواد مخدر مورد بررسی قرار گرفته است.

در فصل چهارم که به روابط سیاسی طالبان با کشورهای، مجامع بین‌المللی و سازمان‌های سیاسی خارجی مربوط می‌شود، به ترتیب روابط سیاسی طالبان با کشورهای آمریکا، پاکستان، عربستان سعودی، جمهوری اسلامی ایران، روسیه و کشورهای آسیای مرکزی، امارات متحده عربی، انگلستان و هندوستان مورد بحث و بررسی قرار گرفته و در ادامه نیز به رابطه آنها با سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای مانند سازمان جهانی عفو بین‌الملل، یونسکو و اتحادیه اروپا پرداخته شده است. در این میان، رابطه طالبان با پاکستان به دلیل اهمیت آن مورد توجه بیشتری قرار گرفته است. در ذیل این موضوع، رابطه وزارت کشور پاکستان، سازمان اطلاعاتی این کشور (ISI)، جمعیت‌العلمای پاکستان و مافیای مواد مخدر این کشور با طالبان و نیز انتقادهای داخلی و بین‌المللی از پاکستان در حمایت از طالبان مورد بررسی قرار گرفته است. درخصوص روابط سیاسی جمهوری اسلامی ایران با طالبان، نویسندگان کتاب، این روابط را به دوره‌های بی‌تفاوتی، خصومت و اوج خصومت تقسیم کرده‌اند. دوره بی‌تفاوتی از زمان ظهور طالبان آغاز می‌شود و تا سقوط چهار استان جنوب غربی افغانستان در اواخر سال ۱۹۹۴ ادامه دارد. در طی این دوره، جمهوری اسلامی ایران، عکس‌العمل یا موضعی جدی در قبال طالبان را اتخاذ نکرد.

دوره خصومت از ماه مارس ۱۹۹۵ به دنبال شکست حزب اسلامی حکمیتار و حزب وحدت مزاری و سرانجام، قتل مزاری توسط طالبان و تهدید به خارج کردن کابل از دست مسعود و ربانی توسط طالبان آغاز شد و این خصومت

همچنان ادامه دارد. ولی کتاب، اوج آن را از شهریور سال ۱۳۷۷ یعنی از زمان تصرف شهر مزار شریف و حمله به کنسولگری ایران و به شهادت رساندن ۹ تن از دیپلمات‌های ایرانی معرفی می‌کند.

کتاب جریان پرشتاب طالبان دارای برخی ایرادات روش‌شناسانه نیز می‌باشد. در حالی که در مقدمه ذکر شده است که روش کتاب توصیفی و تبیینی است، (ص ۲) ولی خواننده عمدتاً با توصیف وضعیت و شرایط افغانستان مواجه می‌شود و ارتباطی بین متغیرهای مستقل و وابسته برقرار نشده است. فقدان انسجام از دیگر مشکلاتی است که کتاب از آن رنج می‌برد. این بی‌انسجامی هم در نحوه تدوین فصول و هم در کلیت محتوا قابل مشاهده است.

رسم بر این است که سؤال یا سؤالات تحقیق قبل از فرضیات آورده شوند و در واقع فرضیات تحقیق، پاسخ‌های فرضی محقق به سؤالاتی است که در این تحقیق در پی یافتن پاسخ آن است، اما در این کتاب، فرضیات قبل از سؤال‌ها مطرح شده‌اند و ارتباطی میان آنها و سؤال‌ها برقرار نشده است. سؤال اصلی تحقیق در این کتاب برای خواننده مشخص نیست. به علاوه برخی از سؤالات حالتی شعارگونه به خود گرفته‌اند. در واقع خواننده با خواندن این سؤالات از ابتدا می‌داند که با نوعی قضاوت ارزشی در این کتاب روبروست. به عنوان مثال به سؤالات ذیل توجه کنید:

- آیا با اعمال خشونت در عرصه‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی و اعتقادی و نقض حقوق شهروندان می‌توان نظامی مورد حمایت مردم تأسیس کرد؟

- آیا با تحدید حقوق زنان، اجبار مردان به ریش گذاشتن و ترویج کشت خشکشاخ و... می‌توان پایه‌های حکومت را استوار کرد؟

- آیا با نادیده گرفتن حقوق شهروندان می‌توان عدالت اجتماعی را اجرا کرد؟

- آیا طالبان بدون حمایت‌های بین‌المللی در عرصه‌های اقتصادی، علمی، فرهنگی و سیاسی می‌توانند نظام مورد نظرشان را مستقر نمایند؟ (ص ۶)

در استفاده از منابع نیز بی‌طرفی رعایت نشده است. بیشتر، منابع و مطالبی مورد استفاده قرار گرفته‌اند که مؤید داورها و دیدگاه‌های پیشین نویسندگان بوده‌اند.

با وجود این، نباید انصاف را فراموش کرد که این کتاب در حد خود بر بخشی از واقعیت‌های موجود در افغانستان پرتو می‌افکند و می‌تواند راهگشای مطالعات بعدی باشد. افغانستان فقیر و مظلوم دچار فقر و مظلومیتی مضاعف است و آن اینکه محققان کمتری - حداقل در کشور ما - بدین حوزه پرداخته‌اند. با توجه به موقعیت راهبردی افغانستان و همجواری و همسایگی آن با ایران و نیز وحدت تمدنی آن با ما، بجاست که در عصر گفت‌وگوی تمدن‌ها به لحاظ تحقیقاتی توجه نهادینه و نظام‌مند بیشتری بدین کشور مبذول شود.